

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۵ به تاریخ ۹۹/۱۱/۲۱

تکمیل روایت منصور بن حازم با روایت یونس بن یعقوب و مناظره هشام بن حکم با عالم شامی - جمع بندی بحث

نسبت بین کتاب و حجت در بیان بعض روایات

اثبات ضرورت وصی رسول در روایت یونس بن یعقوب

بحث در صحیحہ منصور بن حازم بود که در این روایت در عین اینکه نیاز به انبیاء را اثبات کرده است، در ادامه به بحث نیاز به امام و وصی بعد از رسول هم پرداخته شده است. در روایت قبلی که معتبره هشام بن حکم بود، مسئله نیاز به وصی در مقام احتجاج بعید نبود از ذیل روایت استفاده شود. ولی در این روایت بطور روشنی راوی بدنبال اثبات نیاز به وصی است. لذا از این جهت این روایت دلالت متفاوتی دارد.

روایت چهارم همین باب که معتبره یونس بن یعقوب است نیز مضمونی مشابه دارد که همین جا اشاره می کنیم.^۱ در روایت یونس که بحث مناظره عالم شامی با بعض اصحاب امام صادق است، بحث ضرورت امامت بعد از رسول توسط هشام بن حکم مطرح شده است:

«عَلِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ذَكَرَهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقْهِ وَفَرَأَيْضَ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَازَرَةِ أَصْحَابِكَ... فَقَالَ لِلشَّامِيِّ كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ يَعْنِي هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُشَامُ يَا غُلَامُ سَلْنِي فِي إِمَامَةٍ هَذَا فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ يَا هَذَا أَرْبُكَ أَنْظِرْ لِحَلْفِهِ أَمْ خَلْقُهُ لِأَنْفُسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ بَلْ رَبِّي أَنْظِرْ لِحَلْفِهِ قَالَ فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ مَا ذَا قَالَ أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا كَيْلًا يَتَشَتُّوْا أَوْ يَخْتَلِفُوا يَتَأَلَّفُهُمْ وَيَقِيمُ أَوْدَهُمْ وَيُخْبِرُهُمْ بِرِضِ رَبِّهِمْ قَالَ فَمَنْ هُوَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ هِشَامُ فَبَعَدَ رَسُولُ اللَّهِ قَالَ الْكِتَابُ وَالسُّنَّةُ»

در این روایت هشام سوال می کند که خدا بیشتر مصلحت ما را خواسته است یا خودمان؟ جواب می دهد روشن است که خدا دلسوزتر از ما به خودمان است. هشام سوال می کند، این خدا برای خیر و مصلحت ما چه کرده است؟ جواب می دهد برای آنها حجتی قرار داده است که اختلاف ها را بردارد و کجی ها و انحراف های آنها را برطرف کند و راه حق

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۲

را نشان دهد و وظائف آنها در مقابل خدا را بیان کند. هشام سوال می کند این حجت چیست؟ می گوید رسول خدا. هشام سوال می کند بعد از رسول خدا چگونه؟ جواب می دهد کتاب خدا و سنت رسول.

از اینجا سوال جدی می شود: «قَالَ هِشَامٌ فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فِي رَفْعِ الْاِخْتِلَافِ عَنَّا قَالَ الشَّامِيُّ نَعَمْ قَالَ فَلِمَ اخْتَلَفْنَا اَنَا وَ اَنْتَ وَ صِرْتَ اِلَيْنَا مِنَ الشَّامِ فِي مُخَالَفَتِنَا اِيَّاكَ قَالَ فَسَكَتَ الشَّامِيُّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لِلشَّامِيِّ مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ قَالَ الشَّامِيُّ اِنْ قُلْتُ لَمْ نَخْتَلِفْ كَذَبْتُ وَ اِنْ قُلْتُ اِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الْاِخْتِلَافَ اَبْطَلْتُ لِاَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ وَ اِنْ قُلْتُ قَدْ اخْتَلَفْنَا وَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا يَدَّعِي الْحَقَّ فَلَمْ يَنْفَعْنَا اِذْنِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ» هشام سوال می کند که آیا کتاب و سنت مشکل اختلاف امت را برطرف کرده است؟ جواب می دهد بلی. هشام می گوید پس چرا من و تو اختلاف داریم و از شام به اینجا آمدی و می خواهی با ما مناظره کنی؟! اینجا است که شامی ساکت می شود.

حضرت می فرمایند چرا ساکت شدی؟ شامی جواب می دهد برای اینکه اگر بگویم اختلافی نداریم که دروغ است. و اگر بگویم اختلاف داریم ولی کتاب و سنت مشکل را حل کرده است که حرف خودم را نقض کرده ام زیرا واقعاً کتاب و سنتی که وجوه مختلفی دارند اختلاف را برطرف نمی کنند. و اگر بگویم اختلاف داریم و کتاب و سنت مشکل را برطرف نمی کند و هرکسی ادعای حق می کند، نشان می دهد که کتاب و سنت فایده ندارد پس باید حجت چیزی دیگری باشد.

در ادامه شامی می گوید: «إِلَّا أَنْ لِي عَلَيْهِ هَذِهِ الْحُجَّةُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَلُهُ تَجِدُهُ مَلِيًّا فَقَالَ الشَّامِيُّ يَا هَذَا مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ أَرْبَهُمْ أَوْ أَنْفُسُهُمْ فَقَالَ هِشَامٌ رَبُّهُمْ أَنْظَرُ لَهُمْ مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ لَهُمْ كَلِمَتَهُمْ وَ يُقِيمُ أَوْدَهُمْ وَ يُخْبِرُهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ قَالَ هِشَامٌ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ السَّاعَةِ قَالَ الشَّامِيُّ فِي وَقْتِ رَسُولِ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ السَّاعَةِ مَنْ فَقَالَ هِشَامٌ هَذَا الْقَاعِدُ الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رَأَيْتَ عَنْ أَبِي عَنْ جَدِّ قَالَ الشَّامِيُّ فَكَيْفَ لِي أَنْ أَعْلَمَ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ سَلُهُ عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ الشَّامِيُّ قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَى السُّؤَالِ»

شامی می گوید من جواب این سوال را ندارم ولی شما هم باید جواب این سوال را بدهید. حضرت می گویند بپرس تا جوابت را بگیری. شامی شبیه همین سوال ها را می کند. هشام هم می گوید خدا باید حجتی برای ما قرار دهد که ما را هدایت کند و اختلاف را بردارد و حق را از باطل برای ما جدا کند و انحراف را برطرف کند. بعد هم می گوید این حجت در زمان رسول خدا، خود حضرت بودند و در این زمان هم، همین کسی است که مردم به سمت او کوچ می کنند و او اخبار همه آسمان و زمین را برای آنها بیان می کند؛ علم او علم خاصی است که علم رسول را به ارث برده است. شامی سوال می کند از کجا باید بدانم او حجت است؟ هشام جواب می دهد از او سوال کن تا جواب سوالت را بیابی. اینجا شامی می گوید عذر من تمام شد و فقط مانده که با سوال از او، حجت بودن او روشن شود.

این همان نکته ای است که در روایت منصور بن حازم بود که اگر کسی طالب باشد امام خودش را اثبات خواهد کرد. و البته اثبات برای هرکسی ممکن است شکل خاصی داشته باشد. لذا در این روایت حضرت قبل از سوال او خبر غیبی می دهند که کیفیت سفر تو تا اینجا چطور بوده است؛ «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَا شَامِي أَخْبِرْكَ كَيْفَ كَانَ سَفَرُكَ وَكَيْفَ كَانَ طَرِيقُكَ كَانَ كَذَا وَكَذَا فَأَقْبَلَ الشَّامِي يَقُولُ صَدَقْتَ أَسْلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَكَحُونَ وَ الْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ فَقَالَ الشَّامِي صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ» که او با این خبر غیبی امام مومن می شود.

جمع بندی دلالت دو روایت منصور و یونس

خلاصه در این روایت هم بیان می شود که خدا برای هدایت به توحید و رسیدن به مقام رضوان باید حجتی ارسال کند که راه را نشان دهد و در این مسئله اختلاف و مجادله نباشد. اگر معیار حقی در کار نباشد هرکسی هرچیزی را در توحید ادعا می کند. در ایندو روایت اشاره می شود که اگر ما باشیم و کتاب و سنت، این مشکل برطرف نمی شود و معیاری نیست که بدانیم کدام راه صحیح است. این حرف را اگر بشکل مطلق هم نگوییم، در نوع مسائل و سوالات ما همینطور است. پس باید کسی باشد مثل رسول خدا که بوسیله کتاب و سنت حضرت، ما را هدایت کند و ما در حیرت و شک به او رجوع کنیم.

نکته قابل توجه در این بحث این است که همانطور که در زمان رسول خدا، خود ایشان معیار است و اختلاف با ایشان برطرف می شود نه با کتاب (که در این مناظرات هم روشن است که قبول دارند که در زمان رسول خدا، خود حضرت معیار بودند نه کتاب) بعد از ایشان هم باید کسی باشد که معیار فهم ما در دین و کتاب باشد. یعنی همان نیاز به رسول شما را به نیاز به وصی می رساند.

البته روشن است که دلالت دو روایت منصور و یونس با هم فرق هایی دارد. ولی لب و مصب اصلی استدلال یک چیز بیشتر نیست. در هردو بیان می شود که کتاب بلکه کتاب و سنت مشکل هدایت را برطرف نمی کند. کسی با اینها علم توحید را بدست نمی آورد. متن صامت، ثبوتاً حجتی نیست که خدا ما را با او تنها بگذارد. مواجهه ما با کتاب و سنت در نهایت یا به «لادری» ختم می شود و یا دچار اختلاف خواهد بود. این نشان می دهد این علم دست ما نیست. باید کسی باشد که این علم را داشته باشد تا ما با مراجعه به او مشکل مان را برطرف کنیم و او معیار حق و باطل و میزان باشد.

البته در روایت منصور بن حازم یک نکته دیگری هم هست که کسیکه علم الکتاب را در اختیار دارد، در هیچ جای قرآن «لادری» نمی گوید. جهل در امری از امر دین و کتاب، نشان می دهد که علم این کتاب در نزد او نیست. و تنها کسی که

در اسلام «لادری» نسبت به قرآن نداشته است، فقط امیرالمومنین بوده است و بقیه صحابه هیچ کدام حتی ادعای این مطلب را هم نکرده اند. در ضمن در روایت منصور این نکته هم هست که قول این قیم القرآن در مورد قرآن حجت است و نسبتی هم بین این حجت و کتاب را بیان کرده است.

نسبت بین کتاب الله و امام در هدایت

اما برای تکمیل دلالت این دو روایت باید دقت کرد که در نسبت بین قرآن و امام بحث های بسیار مهمی در روایات بیان شده است که ما اینجا متعرض آنها نخواهیم شد و بعداً در ابواب و روایات مربوطه بیشتر توضیح خواهیم داد. فقط این نکته را جلسه قبل اشاره کردیم که اینکه حقیقت علم الکتاب در نزد امام است، معنایش این است که مقامات قرآن در وجود امام است و امام با اعمال ولایت خود سیر در مقامات خود که مقامات قرآن است را ایجاد می کند. در آیه شریفه فرموده: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ»^۲ یعنی حقیقت قرآن در وجود و صدر عده ای است که آنها صاحبان این علم هستند. حقیقت این قرآن آیاتی است که در وجود حضرات معصومین است و سیر در درجات قرآن هم سیر در درجات وجودی خود امام است.

این کتاب ویژگی خاص و رفیعی دارد که دست هرکسی به آن نمی رسد. این تحقیر قرآن نیست که بگوییم امکان احتجاج با قرآن برای ما فراهم نیست، بلکه این عظمت قرآن است که دست هرکسی به آن نمی رسد و حقیقت آن در وادی قدس و طهارتی است که دست مطهرون فقط به آن می رسد و به میزانی که کسی اهل سیر در وادی ولایت و طهارت باشد از این قرآن به او داده می شود. در طرف مقابل هم کسانی که از وادی ولایت خارج شوند، حتی فهم های ابتدایی از این قرآن هم از آنها گرفته می شود.

نکته دیگر هم در این بحث این است که هدایت امام به قرآن است. یعنی آنچه که مبنای کار رسول و امام است خود قرآن است. این قرآن است که کتاب هدایت است؛ لکن برای دریافت این هدایت باید تبیین و تعلیم رسول و امام با آن همراه شود. در آیه شریفه فرمود: «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۳ این کتاب برای هدایت مردم آمده است و به سمت آنها هم نازل شده است ولی نیاز به تبیین رسول دارد. این کتاب برای سیر ما در درجات نور نازل شده است ولی به رسول داده می شود تا او ما را بوسیله کتاب سیر دهد. فرمود: «الرَّكِبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ

^۲ - سوره مبارکه عنکبوت آیه ۴۹

^۳ - سوره مبارکه نحل آیه ۴۴

لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»^۴ این رسول است که ما را سیر در درجات نور می دهد، ولی وسیله او همین کتاب است. نقشه و مسیر حجت الهی بر محور کتاب است. لذا در روایات بیان شده است که حضرات فرموده اند هر چه می گوییم بیرسید تا جای آن را در قرآن به شما نشان دهیم.

همین جا این نکته هم روشن می شود که همانطور که ظرفیت هر امتی به میزان ظرفیت رسول آن امت است، از طرف دیگر افق پروازی و ظرفیت هر امت به عظمت آن کتابی است که به آنها داده می شود. این کتاب قرآن که با عظمت ترین کتاب الهی است و مهیمن بر همه کتب است، رسول و وصی متناسب با همین عظمت خواهد بود و بزرگی امام و رسول متناسب با عظمت همین وحی و هدایت و کتاب آنهاست.

نکته دیگر در این بحث هم مسئله حجیت ظواهر کتاب است که جای آن در این بحث باید تنقیح شود. ما اینجا قصد نداریم از این مسئله بحث کنیم. این مسئله مفصل در علم اصول پرداخته شده است. در روایات ما در عین اینکه اشاره به عظمت قرآن و اینکه علم تفسیر قرآن دست کسی جز امام نیست، شده؛ از طرف دیگر ما را ترغیب به تلاوت و تدبر و فهم آیات و بلکه عرضه احادیث به قرآن کرده اند. اینها نشان می دهد که ما یک بهره ای از قرآن داریم و نسبت این بهره با اعمال ولایت امام در دریافت وحی هم باید در جای خود تبیین شود.

روایات ابولبید بحرانی؛ مبهم نبودن قرآن

بحث در مورد مختصات بحث کتاب و امام بسیار مفصل و روایات مکرری دارد. ما در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم. در روایتی در کتاب شریف محاسن فرمود: «عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ السَّرَّاجِ عَنْ خُثَيْمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو لَبِيدٍ الْبَحْرَانِيُّ الْمَرَاءِي الْهَجَرِيُّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ بِمَكَّةَ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّجُلُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا مَعْرُوفٌ قَالَ لَيْسَ هَكَذَا قُلْتُ وَلَكِنْ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا عَلَيْهِ دَلِيلٌ نَاطِقٌ عَنِ اللَّهِ فِي كِتَابِهِ مِمَّا لَا يَعْلَمُهُ النَّاسُ قَالَ فَأَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا وَالنَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ قَالَ نَعَمْ وَلَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَقَالَ لَهُ فَمَا الْمَصْ قَالَ أَبُو لَبِيدٍ فَأَجَابَهُ بِجَوَابٍ نَسِيتُهُ فَخَرَجَ الرَّجُلُ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ هَذَا تَفْسِيرُهَا فِي ظَهْرِ الْقُرْآنِ أَمْ فَلَا أُخْبِرُكَ بِتَفْسِيرِهَا فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ قُلْتُ وَلِلْقُرْآنِ بَطْنٌ وَظَهَرُ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّ لِكِتَابِ اللَّهِ ظَاهِرًا وَبَاطِنًا وَمَعَانِيًا وَنَاسِخًا وَمَنْسُوخًا وَمُحْكَمًا وَمُتَشَابِهًا وَسُنَنًا وَأَمْثَالًا وَفَصْلًا وَوَصْلًا وَأَحْرَفًا وَتَصْرِيفًا فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ»^۵

^۴ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۱

^۵ - المحاسن، ج ۱، ص: ۲۷۰

در این روایت بیان شده است که راوی سوال می کند: شما فرمودید که قرآن همه اش معروف و شناخته شده است؟ حضرت می فرمایند اینطور نگفته ام بلکه گفتم چیزی در کتاب الهی نیست الا اینکه در خود کتاب دلیلی برای نطق و فهم آن مطلب هست لکن این را مردم نمی دانند. واقعاً علم این مسئله دست ما نیست و این عظمت و مختصات خاص این کتاب است. بعد در ادامه فرمودند قرآن ظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و... دارد. ولی با همه این ویژگی ها اگر کسی ادعا کند که قرآن مبهم است هم خودش هلاک شده است و هم بقیه را هلاک می کند. این کتاب بینه عالم است و اگر خودش ابهام داشته باشد، اصلاً هدایت الهی نمی تواند باشد. لکن علم این کتاب با این ویژگی ها روشن است دست ما نیست.

صحیحہ زید شحام؛ مخاطب بودن امام نسبت به قرآن

در صحیحہ زید شحام فرمود: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلَ قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا قَتَادَةُ أَنْتَ فِقِيهُ أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَقَالَ هَكَذَا يَزْعُمُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ بَلَّغْنِي أَنْكَ تَفْسِّرُ الْقُرْآنَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ بَعْلِمِ تَفْسِرُهُ أَمْ بِجَهْلٍ قَالَ لَا بَعْلِمِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ فَإِنْ كُنْتَ تَفْسِرُهُ بَعْلِمِ فَأَنْتَ أَنْتَ وَ أَنَا أَسْأَلُكَ قَالَ قَتَادَةُ سَلْ» در این روایت قتاده که اهل ادعای علم دین و تفسیر است، محضر امام باقر رسیده است. حضرت می گویند ادعای تفسیر قرآن می کنی؟ جواب می دهد بله.

حضرت می گویند پس در مورد این آیه سوره مبارکه سبأ سوالی از تو دارم: «قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سَبَأٍ وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً آمِنِينَ فَقَالَ قَتَادَةُ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ كَانَ آمِناً حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ نَشَدْتُكَ اللَّهُ يَا قَتَادَةُ هَلْ تَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ يَخْرُجُ الرَّجُلُ مِنْ بَيْتِهِ بِزَادٍ حَلَالٍ وَ رَاحِلَةٍ وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يُرِيدُ هَذَا الْبَيْتَ فَيَقْطَعُ عَلَيْهِ الطَّرِيقُ فَتَذْهَبُ نَفَقَتُهُ وَ يُضْرَبُ مَعَ ذَلِكَ ضَرْبَةً فِيهَا اجْتِيَا حُهُ قَالَ قَتَادَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ» حضرت در مورد قوم سبأ و تاویل این آیات سوال می کنند که چه چیزی از این آیات بدست می آید؟ جواب می دهد یعنی اگر کسی به سمت مکه برای زیارت و اعمال با مال حلال حرکت کند، در امنیت خواهد بود. حضرت می فرمایند پس چطور است این همه مسلمینی که به سمت حج می آیند و در راه مورد سرقت و غارت و... قرار می گیرند؟!

در ادامه حضرت می فرمایند: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيْحَكَ يَا قَتَادَةُ إِنْ كُنْتَ إِثْمًا فَسَّرْتَ الْقُرْآنَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِكَ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ وَ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَخَذْتَهُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَدْ هَلَكْتَ وَ أَهْلَكَتَ» بدان که اگر قرآن را از جانب خودت تفسیر می کنی هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک می کنی. و اگر این علم تفسیر را هم از افراد دیگری مثل خودت گرفتی،

باز همین است که در هلاکت هستی و دیگران را هم به هلاکت می اندازی. این روشن می کند کسی حق ندارد به علم خود از قرآن حرف بزند. حقیقت قرآن امری است که دست ما نیست.

بعد حضرت در توضیح تاویل آیات مذکور فرمودند: «وَيَحْكَا يَا قَتَادَةُ ذَلِكَ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بَرَادٍ وَ رَاحِلَةً وَ كِرَاءٍ حَلَالٍ يَرُومُ هَذَا الْبَيْتَ عَارِفًا بِحَقِّنَا يَهْوَانَا قَلْبُهُ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَاجْعَلْ أَقْدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ لَمْ يَعْنِ الْبَيْتَ فَيَقُولَ إِلَيْهِ فَنَحْنُ وَ اللَّهُ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ الَّتِي مَنْ هَوَانَا قَلْبُهُ قُبِلَتْ حُجَّتُهُ وَ إِلَّا فَلَا يَا قَتَادَةُ فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ كَانَ آمِنًا مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ قَتَادَةُ لَا جَرَمَ وَ اللَّهُ لَا فَسَرْتَهَا إِلَّا هَكَذَا» یعنی آیه مذکور بیان کرده است که اگر کسی با مال حلال و در حالیکه مودت و هوای ما اهل بیت رسول را دارد، به سمت این خانه حرکت کند (که همان دعای جناب ابراهیم در مورد ذریه خود در هنگام بنای بیت بود) حج او قبول خواهد بود و در ایمنی از عذاب قیامت خواهد بود. در واقع در این آیه از یک امنیتی حرف می زند که در حرکت به سمت بیت همراه با مودت و محبت و معرفت به ذریه ابراهیم علیه السلام به انسان داده می شود. جناب ابراهیم وقتی ذریه خود را در کنار بیت الله قرار داد، دعا کرد «فَاجْعَلْ أَقْدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَ ارْزُقُهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ»^۶ در واقع این حرکت به سمت بیت برای رسیدن به امام بیت است.

در انتها جمله کلیدی حضرت است که فرمود: «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَيَحْكَا يَا قَتَادَةُ إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ»^۷ یعنی اگر می بینید که شما این قرآن را مثل ما فهم نمی کنید زیرا شما مخاطب این کتاب نیستید. این کتاب با شما صحبت نمی کند. مخاطبه قرآن با ما از ورای وجود مقدس نبی اکرم و حضرات معصومین است. شاید یکی از معانی باطنی که در آیه شریفه «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» همین باشد که خدا با ما از ورای تبیین رسول حرف می زند. ما اگر اهل استماع باشیم می توانیم از طریق رسول به مقدار تولی، حرف قرآن را دریافت کرده و به یک معنی خدا با ما هم حرف بزند. ولی این خیلی روشن است که کسی اگر خیال کند که قرآن بدون حجاب با من حرف می زند، این توهمی بیش نیست.

صحیحہ سلیم بن قیس؛ معیت قرآن و امام

در صحیحہ سلیم بن قیس در کافی شریف فرموده: «عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى طَهَّرَنَا وَ عَصَمَنَا وَ جَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَ جَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ جَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا» یعنی خداوند متعال ما را طاهر و معصوم

^۶ - سوره مبارکه ابراهیم آیه ۳۷

^۷ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۳۱۲

قرار داده است و برای شما شاهد و حجت الهی هستیم. بعد فرمود و ما را با قرآن و قرآن را با ما قرار داده است. لحظه‌ای امام از قرآن مفارقت ندارد. در همه مقامات این معیت و همراهی وجود دارد.

اما این عدم مفارقت و همراهی بشكل خاصی است و حقیقت قرآن در نزد امام است. در معتبره ابابصیر فرمود: «عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيْنَ دَفَتَيِ الْمُصْحَفِ قُلْتُ مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا»^۸ حضرت در این روایت فرموده قرآن خودش اینطور بیان کرده است که حقیقت آن، مکتوب بین دو جلد نیست، بلکه آیات بیناتی است که در صدر اوتوا العلم است. همین هم روشن می سازد که این علم، همان علم الکتاب است. ابابصیر سوال می کند فدایت شوم چه کسی چنین مقامی دارد؟ حضرت فرمودند بغیر ما امید هم هست فرد دیگری باشد؟!

در روایتی دیگری در ارشاد القلوب فرموده: «عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ هُوَ أَفْضَلُ لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لِأَنَّهُ يُترجم لَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ»^۹ در این روایت بیان شده است که امیرالمومنین یک فضیلت خاصی بر قرآن دارد؛ آن فضیلت این است که شما با او می توانید ارتباط داشته باشید و از او معارف خود را بگیرید؛ اوست که مترجم قرآن برای شماست.

البته در نسبت بین کتاب و قرآن بحث بسیار است، ولی فقط می خواستیم به چند روایت اشاره کنیم که این نکته را بیان می کند که علم الکتاب در اختیار ما نیست و اوتوا العلم هستند که حقیقت قرآن در نزد آنهاست و آنها برای ما ترجمان کتاب بوده و همانطور که در زمان رسول خدا، کتاب ما را از رسول بی نیاز نمی کرده، بعد از ایشان هم باید حجتی باشد که قیم القرآن بوده و او حقیقت قرآن و هدایت او را برای ما تبیین کند. در این بحث روایات بسیار مکرری داریم که در ابواب بعدی کتاب الحجه به آن خواهیم پرداخت. والحمدلله...

^۸ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۱۴

^۹ - إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۲، ص: ۳۷۸